

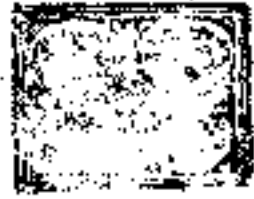
از بندہ خود باز سے دار و درون و مقوم میرساند اگر چه بعد پیر سے و ماور سے بزرگانم بر فاه و ابرو گذرانندہ اند اما خد گاہ قاضی
 مصلحت پر بزرگان زمین در این بود که بلباس درویشی و فقر گذرانیدم باز که نظر تفضل بر من عاجز نمودی بے آنکه مرا تصور آن سرگز
 بنام گذشتہ باشد یا بگرسه را گمان آن خور کرده باشد ساعت واحد ماده سلطنت بر من آمادہ ساخت و الحمد لله که چگونه
 ہوسے و آرزو سے در دلم نگذاشتت کروں با دست آوردہ صرف نمودم و لگوک بخشیدم بحال ہم کہ مراد مکافات بخش عمال نامحاسب
 کہ در ایام سلطنت از من سرزودہ بنا بر تنیدہ و تادیب آن زمام پادشاہیے را از دست من باز گرفتت شکر میکنم کہ عنان اختیار امور
 مرا تا ایام معدودہ گزیرا حیات باقی ماندہ باشد بدست پادشاہ و نیدار دادہ بعد اکل طعام اسپ سوار سے طلبیدہ و شادمان باشو
 ملکاتہ مالہ ہوسے مرادیدہ گردن با اتفاق امر کا مالگیر سوار شدہ را ہی شد چون اعظم شاہ بر دروازہ قلعه خمیہ مختصر سے زودہ و فرود
 افتادہ سے کہنیدہ زودہ و ہرندہ میں ملاقات ہلکہ مریدار لگو سے خود بر آوردہ شاہزادہ را ہدیہ گذرانید شاہزادہ ہمالہ او کو
 محضیر عالمگیر بردان وافر لطمع نیز اسے کہ مناسب نمودہ با احترام نگہداشتت و یومیہ بقدر معاش ضرور سے از خوراک
 پیناک دعو شیبوسے وغیرہ مقرر ساختہ لید چند روزی روانہ قلعه دولت آباد نمودہ در انجا مقین نگہداشتت بعد از ان روح اشہ خان
 روگیر مستعدیان بفسطہ و فمصل سوال او ملازما نشن ماور گشتہ بکار اسے موجود ہر دختہ و بر حقیقت عبدالرزاق لار سے خبر یافتہ
 طلبہ ہشتند اور اور عالمی کہ از خود خبر وغیر سے مع از حیات نہ داشتت بر جہار پانہ کہ افتادہ بود ویر دہشتہ نزد روح اشہ خان اور دہشتہ خان
 شتر خصلت را ہین کہ اندر بر او افتاد ہر پادشاہ کہ این ہمان لار سے ناپاک سے ادیت سراد را بریدہ نزد پادشاہ یا بد برد و بزر داز
 باید آویختت روح اشہ خان گفتت سہ مرہ کہ اصلا امید حیات او نیستت بے حکم پادشاہ بریدن از مروت و مرد سے دور ہست
 و احد ال اور انوشہ معروضہ ہشتت چون عالمگیر حیات و رفاقت و نہایت تک حلا سے و شجاعت اور اشہینہ حکم نمود کہ دو جراح
 ہستہ سے و زنگی ہر اسے ملوچ این سرور را زندہ ہشتت نہما سے از و امید بقا سے حیات ہر روز بعرض رسانند و روح اشہ خان
 طلبیدہ گفتت کہ اگر ایہ حسن یک نوکر تک حلال دیگر مثل عبدالرزاق میداشتت غیر تلوہ ہتہ سے ممتنا نہ ہتذرات بود و جراحان
 نہما سے اور ادیدہ و شمر دہ بعرض رسانیدند کہ ہفتہ از خم نجیہ طلبت ملوچ خواہ بشمار در آندہ سو کہ این زحمنا بسیار در در کہ بشمار خوا
 اور در یک چشم او اگر چہ از جراحت محفوظ ماندہ آنا شادانتت بجز او ہم از صدمات جراحت ہاسے دیگر رسیدہ قابل دیدن نماند باز
 بر اسمی ملوچ او بیمار دار سے او تا کید فرمود و بعد انقضا سے سیزدہ روز بعرض رسید کہ عبدالرزاق چشم و اگر دہ و بلکنت زبان حرمت
 نیز نہ و رہی وارد امید حیات او ہم رسیدہ حکم نمود کہ پیغام ماہار رسانند کہ تقصیرت ترا بخشیدم لہر کلان خود عبدالقادر نام را
 با سپردان دیگر کہ لائق ملازمت باشند محضیر فرستند تا بمنصب را فرار سے یا بندہ از طرفین پذیر نیز کورنشات عفو تقصیر عفا سے
 نسبت گیر عنایات بجا آرد چون این پیغام عالمگیر بان بہادر تک حلال دیر رسیدہ بلکنت زبان بعد از آن شکر قدردانی جواب
 داد کہ این جان سخت سچ ہر چند الی الان از بدن بر نیامدہ آنا ہمین حال امید حیات از محالانتت معذرا او تھا شاد کہ قاور
 براعباسے اموات ست بچھن ظہار کمال قدرت خود اگر حیات دوبارہ باہین نا کارہ عطا نماید باہین دست و پا ہاسے پختہ تقدیم کدام
 مر اسم نو کر سے تو انم پرداخت بعد ازین کہ نو کر سے ہم تو انم نمود کسی کہ نیک ابو الحسن گوشتت و پوست بدن اور وئیدہ باشند نو کر سے
 عالمگیر پادشاہ سے تو انم نمود و بعد رسیدن این جواب اگر چہ اثر ملال و غماب بر چہرہ او معدوم شد اما از راہ انصاف آفرین گفتہ فرمود
 بعد صحت احوال بعرض رسانند و از جملہ اموال او کہ پیشتر تبارج رفت و مر سے بہر تہنہا تنہا باقی ماندہ را بندہ بخشید
 از اموال ابو حسن لید تفرقہ انچہ جنبہ در آمد شصت و ہشت تک و پنجاہ و یک ہزار ہون و دو کو رو پنجاہ و سہ ہزار روپیہ کہ تخمین

شش گز و پشما و یک دوه هزار و پید باشد سوا سکه جواهر و مرصع آلات و ظروف طلا و نقره و نبرهن رسید ازین شخص و تخمین
 باشم علیان معلوم میشود که نرخ هونما سکه مذکور در این وقت هفت روپیه و وزن آنها سناخت و طلا سکه او سبب غش نسبت با این زمانه تا
 خواب بود زیرا با نرخ و اوزان هون که درین اوان است اینقدر مبلغ نمیشد و جمع داسه کی ارب و پانزده کرد و در سیزده لک و کسر
 در دفاتر ثبت گردید و مقتضی خان که آخر خطاب امیر خان یافت و نام اصلی او میر عبدالکریم است از مستندان بود تا تاریخ فتح خراسان حصار
 فتح قلم گلکنده مبارکباد گفته گذرانید و حکام قلم گلکنده و خوبی شهر حیدرآباد و لطافت آب و هوا سکه آن سرزمین حسن نگین آنجا
 سیر حاصلی آن سرزمین زیاد از آنست که درین و حیره توان کاشت قلم خام گلکنده ابتدا بنا کرده آب سکه را به دیورای است سلاطین
 بهمنید تبرت اهل اسلام در آورند در زمان انوراض دولت بهمنید سلطان علی نام مخاطب قطب الملک از امر سلطان محمد
 که حاکم گلکنده بود چون کار را بطول آید الملوک کشید مسلط و فرمان رومی آنجا گردید قلم خام احداث کرده آب ای دیورای را بخت ساخت این
 که اولاد او سلاطین یافته فرمان روا سکه آنجا و هم لقب قطب الملک می شدند در احکام آن کو شید و نهایت متانت آن
 چون نسبت سلطنت مجدد قلی قطب الملک رسید به جاگ متنی نام با تر سکه عاشق شد و تعلق بسیار بهر ساینده بوجوب خواش او
 بقاصد که در سبب قلم و شهر سکه بنام او آباد ساخته نامش بهان نگردد داشت و بسبب آنکه آن زن فاحشه بود در آن شهر و باج
 خرابات خانها و مسکرات بیشتر بود و سلاطین آنجا علانیه و فاشه عیاشی می نمودند با انواع فسق و فجور ایست آن شهر بنام بود
 یکی از سلاطین قباخت بهشتی نام آن زن مطلع شده به حیدرآباد سخی گردانید چون ابو الحسن زیاده از دیگران بهو و لعب و عیش
 و سبب نسبت داشت رواج آلات و اوضاع فسوق زیاده تر شد و عالیگیر که در ظاهر خود را کسوت اهل صلاح و عبادی آرا
 و تشنه تبارکین دنیا دنیا سست شهرت کور را بدار و جهاد موسوم ساخته بقتل غارت الهی آنجا و خرابی شهرت کور پر دخت و عین
 اصلی تحفیل خراسان نمود و جو ابریکه در سر کار ابو الحسن شهرت و حقیقت هم میداشت و استیصال اکابر علماء سنی و اقطاع و
 مومنین که در آن شهر بسیار بوده اند نیز منظور و مقصودش بود و در زمان بهادر شاه شهرت کور بفرخته آباد موسوم گردید اما
 آن شهر با اسم حیدرآباد چنانچه بود و الحال بهرست و سعی او سکه نه بخشید بعد از فتح قلم گلکنده و عالیگیر طرقت بیجا پور رفت چون
 خیر صحت یافتن عبدالرزاق لار سکه بان سراییدل آزار سکه رسید بصوبه دار حیدرآباد کاشت که عبدالرزاق را مستمال ساخته
 روانه حضور نماید عبدالرزاق عذخواست التماس نمود که امید وارم مرا مع الطفال روانه بیت الله فرماید تا بعد حصول طوان حرمین
 بوطن رفتند عا سکه از زیاد عمر و دولت پادشاه شغول باشم بعد عرض این خبر بر آشفته فرمود که مقید ساخته روانه حضور نمایند
 خیر و جنگ شفاعت نموده نزد خود بدلا سالی بسیار طلبید و چند گاه با خود داشت و بد بسر سکی شمار لقبول منصب چار سهر
 سه هزار سوار سحر که ملازمان پادشاه سبه در آورد این بر آشفتن میوقع محض عنا و دلالت است و الا با ایستی نظر بخوبی که آن گاه
 و حیدر سهر مبلغی خطیر با و میداد و چنانچه میخواست بوطن مالون مرخصش می نمود و اگر گمده اشتن و دشمنی کافتن و وجب بود
 قدر دانی مقتضی آن بود که از راه ضعیف پرور سکه خود بخانه اش میرفت یا شانه را ده را از اولاد یا مثل روح الله خان و غیره
 عمده از ملازمان را فرستاده بهر صورت دل جوئی و تالیف او نموده زیاده از مناصبی که بزرگان تک بگرام ابو الحسن مثل محمد ابراهیم
 و شیخ نظام و سباه اینها داده بود برای او مقرر کرده در عزت و احترام او زیاده از همه میکوشید تا بهم حق قدر دانی تقدیم میر رسید
 و هم دلالت دیگر بزرگان در قضا و نفاذ سکه و نیکو کار سکه بودند آنکه تک حرمان را بهت سهر سکه نمودن و عبدالرزاق را حکم عقید
 فرستادن اهل آید و بعد از آن که بیچاره بضرورت تو کرسکه کند چار سهر سکه سفیش و بدو همین قسم مقتضی سکه دنیا طلبی بوی کار خود

ملک و بیرون افغان طهران را که ممنون احسان جان جمعی داراشکوه بود مهربانی نمودن و منعصب بخشودن اگر تالیف تکت و تطبیع او ضرور بود بایستی بعد بدست آوردن داراشکوه آن ولد الحرام را معیند و تا کام میداشت بلکه همراه داراشکوه گردش میزد تا اگر آن مرت یافته ازین بجهت غیر عنید الواح خاطر خود داشت شت شو میدادند آنکه امراتها نموده ولالت و ترغیب باین کار با نماید و از چند جانب اشها که اکثر ازین قلم بوده اند یکی آنکه سعادت خان که حاجب ابوالحسن گردانیده بود و او با جانبازیها نموده آن قسم بواجب ال باسلطان ابوالحسن و در خواججه و ابوالحسن چهل پنجاه نگه روی حسیب الامیر محسن تمویز دست از جان بسته بدست آورده فرستاد همین که در آتش افروزی را اندازد که قصوری در بعض احوال احوال را معروض نداشته بود و ممکن است که با و اطلاع نشده باشد بعد فتح مور و عقاب نموده دو صدک منصفیات و صد سوار او کم نمود و از خطا ساخته همشما و هزار و پیکر ابوالحسن با اور رعایت کرد و او بعرض رسانیده ظاهرا نموده بود باز یافت فرموده تا یکسال در پیکر عقاب در آورد و او را شش چنین بود که با شرم علی خان می نگار دهن همراه سعادت خان بودم و خواججه پاسک جوایز ابوالحسن با تقصیرات در تحویل او سپردند خلاصانش گفتند که فرود ستغلی ابوالحسن درین جوایز و چهره قیمت آنها نیست عدد در احوال داشته برینم از آن جمله جوایز که در قیمت اعلی باشد گرفته عوض آن جوایز کم قیمت در آن نگه دارند و آن عزیز بیاسل مانت و اسرار ضعیف باین عمل نشده اصلا در آن تصرفی نکرد و عوض فقیر از القاطع بعض فقرات از کتاب با شرم علی خان خانی و در قسامش درین اوراق فقط نیاید بقایه تذکار مدارج رمانا و تسلیم و ثبات و استقلال مزاج ابوالحسن است در انقلابات و تغییر احوال بجز که در ولایت آن حاصل استکمال آن خالی از دستوار نیست اللهم اغفر له و ارحمه فی الحقیقه در لباس سلطنت در ویشی بود حقیقت کیش و ذکر مراتب نجابت و وفا و اخلاص که سلفی خان عبدالرزاق را الیز و تعالی داده در خلقت او بعض عنایت و ولایت نهاده بود قیاس باید کرد که در حالت بیاس محض که مطلقا امید فروریستگاری نباشد باین حد در پاس ننگ و وفا و اخلاص و صفات کوشیدن و در کمال خویش شربت تلخ جراحات و اجل نوشیدن از تنذرات است و اظهار عناد و بجاج در بزیه عالمگیر شدت کرد و تزویر و سوخ در کینه وری و نصیب و طبیعت نفس و موای تعالی بر اینا سه صبر و قنوت قلب و فوج حریص و شکره بویان حق پرستان احوال ابوالحسن و عبدالرزاق در کسب خلاق حمیده که از اینها مذکور شد در مشق خود کرد و مانند و تجنب و احترام از ششم زبلیه که در عالمگیر جمع بود و واجب دانند چو دنیا بر صورت و رگزار است و جز او پادشاهش اعمال در دنیا و عقبه باقی در پایدار ابوالحسن و عبدالرزاق هم نمادند و عالمگیر هم در گذشت کرد و در هر دو بر صغیر و در کار بیاد کار ماند و هر چند بکرو چیل و منع تاریخ نویسی عیوب خود را پوشید و کوشید که بر مردم ظاهر نشود فایده نه بخشید و ناسته تر شد و اگر بغیر من محال از بعض کسان یا جمیع مردم مخفی می ماند از عالم السائر که بر ضامن عباد و واقف و آگاه است چگونه مخفی و محجب تواند ماند احوال بر سبیل مختصار و احوال عروج و وصول سلطان ابوالحسن بیایه رفیع سر بر آرائی و فرمانروایی که ازین دستاویک آن او را از کج زوایا سه حمل بر آورده با و ج کامرانی رسانیده و آخر بر تخت سلطنت حیدر آباد و ملکن گز ایند مناسب بود تا طالبان مبارک را مرمانه حیرت و انتظار نباشد که ابوالحسن چنانچه خود بیرون حیدر خان شاه منو و جگانه در آن واحد از ابتدا سه فلاکت برآمده با خلاصه ریاست مترس می گردید مخفی ماند عبد الله و قصب شاه که در شصت سال فرمانروایی نزد جوان سپرد و پشت از جمله در دفتر که حق تعالی با و داده بود سیکر البید نظام الدین احمد حسینی که از سادات صحیح نسب مدینه طیبیه و قله سلسله علییه خوش العیال امیر عیامت الدین منصور شیرازی سه قدس الله روحه العزیز بود و منسوب است احوال آن فاضل نظام امین سلسله چون امیر میر و رند کور که ملقب شده با ستاد البشر و چون شمس الملک و صدر الحکما امیر صدر الدین و سنگلی شیرازی سه و سید مبارک شاه در پیر صهل الدین میر جمال الدین محدث و غیر هم برابر باب بصائر مستور نیست مؤلفین صلی

ایشان مدینه طیبه و از آنجا بدارالعلم شیراز آمده سکنی اختیار نمود و صاحب ضیاع و عمارت گردیده با عزاز و قشام روزگاری دراز
سیر برده اند تا آنکه سید نظام الدین احمد باز ساکن حجاز رسید علیخان پسرش پانجا متولد گردید بعد از آن مع لیسر مجید را آباد کرد و آنجا
نوره پانچہ بار سے بان مجد و انا و پادشاہ گشت و عبداللہ قطب شاہ سید نظام الدین احمد انا و خود را بر تیرہ فیضہ امارت
رسانیدہ اختیار اکثر امور ملکی بدو مروج داشت بعد چند سے سید سلطان کہ او ہم از سادات مشہور عرب و از جمله ملامدہ پذیر گوگار
سید احمد بود و اردگشت و در خدمت پادشاہ تقرب بہر سائیدہ و خیر و موم با و ما ضر و گردید و روز بروز عزت و احترام او افزایش
می یافت تا آنکہ در میان سید احمد و سید سلطان مادہ رشک حسد ہم رسدہ روز سے قطب شاہ از سید سلطان پرسید کہ شمار اہل حقیدہ
احوال بزرگان سید احمد اہل حقیدہ سے بہت او گفت آری فاضل و کثیر فاضل و استاد زاوہ من بہت چون این سخن راست
بصورت اہانت گفت سید احمد شنیدہ با او بد گردید و پو سید در اندازان در میان ایشان روز بروز مواد و عناد و فساد از زیاد
می یافت تا آنکہ مجلس شادی و صلت سید سلطان با دختر عبداللہ قطب شاہ انعقاد یافت و سنگامہ ہمیشہ و نشانیہ در ایشان در وہام
باز از حیدرآباد روز سے چند سرمایہ نفارت و شکفتگی خاطر ناشایان بلا بود در عین روز شادی کہ امشب سید سلطان را بد آواز
خوانند بر در حرکت و گیر از دیو پور رسیدہ کار بجائی رسانید کہ سید نظام الدین احمد شرم شدید خوردہ بعد ائمہ قطب شاہ گفت کہ
اگر شہادت سید سلطان میدہیدم امر خص فرمایید و بفرمایید آمدن از حیدرآباد افتادہ بہر چند قطب شاہ و دیگر اعیان سلطنت خود
کو این سادہ با صلاح گراید فائدہ نداد چون تسلط سید احمد ازہ تھا و راندرون محل بیرون دربار درست نشسته بود و سروا
نہ مدار علیہا سے محل بود و دیگر مجرمان معاون سید احمد گشتہ پادشاہ را نفع آمدند عبداللہ قطب شاہ سیران گشتہ از مجرمان و
مہمان چارہ جو گردید و صلاح برین قرار یافت کہ سلطان ابو الحسن را کہ از طرف مادر با پادشاہ قرابتی قریب بہت بیامو کہ
بجای سید سلطان بگیرد اما سلطان ابو الحسن از شہ روح ایام شباب و محبت شعرا آزاد و نامتقد خراباتی وضع لیسری برود
او ضیاع سبک اختیار نمودہ از نظر پادشاہ نبوسے افتادہ بود کہ بیچ وجہ التفاتے جمال او داشت لہذا ابو الحسن بیاس درویشان
در حلقہ ایشان میگنہ رانید و در این ایام در خانقاہ سید را جو کہ بر شدی او شہادت اوقات گداری میکرد حسب الامر پادشاہ سلطان
ابو الحسن را بعضی باغ بہر سائیدہ بجام برده و تخلع ساخته سہرہ مروا بد بیشتر بستند و برہنہ اتنی با ساز مرصع الماس سوار نمودہ بکلی
و تزیینی کہ برای سید سلطان میاستندہ بود مجلس در سلطنت ایشان و شوکت سلاطین حاضر ساخته عقد دختر عبداللہ قطب شاہ را با او بستند
حوالہ اش نمودند و روز بروز در جاہ و اقتدارش افزود و سید نظام الدین احمد نظر علی بن علی انکہ شوہر دختر بزرگ پادشاہ سستیج امیر از
امرا و ارکان دولت بجا طر نیارودہ سید مرتضی را کہ از سلسلہ سلاطین زادگان مازندران و عمدہ امرا سے قطب شاہ و صاحب
فوج حیدرآباد بود نیز با ہم کس برابر سے شہر دارکان دولت ہمہ از و کشیدہ خاطر بود و بدو بر سے از خدمتہ محل ہم متغیر و مخلص
او از ابو الحسن کہ با ہم کس بر فوج و مدار اسلوک برادرانہ و مخلصانہ سے نمود ہمہ را منی و خوشنود بودہ اند بعد رحلت عبداللہ قطب
در تعیین سلطنت اختلاف بہر سید بیرون حرم سہر سید نظام الدین احمد یا سیاہ خود مستعد فک و اندرون حرم سہر سے
سلطنت سے سرواہ صاحب کلان زن سید احمد با کنیزان حبشیہ و ترکیہ خود تمشیر برہنہ و دست گرفتہ انا و فتنہ پر و از سے
گشت و از ہر گوشہ و کنار نائزہ جدال و خیال اشتغال یافت آخر با مانت سید مرتضی و جن مساعی و تدابیر مادنا و اکتان کہ
سہر و برادر بہر جن مدار المہام سید مرتضی بودہ اند نوکران عمدہ پادشاہ سے رفیق ابو الحسن گشتہ سید احمد مغلوب و
سلطان ابو الحسن پادشاہ گشت اما از میان ابو الحسن و سید مرتضی سبب غرور و تحکم با وجود سہر شہتہ نو کہ سے ناب

امانتی کہ در جلوس ابو الحسن بر تخت سلطنت نموده بود برسم خورد و ابو الحسن تکل خود سر سے و نافرمان برسی سید مرتضیٰ
 قزاقانست و کار بنماز عمه کشید. صورت حدوث تقصیر تازه نمایان گردید و زمان وقت مادنا نپشت که از پیشکاران مستقل معتمد
 لیسید مرتضیٰ بود و بیاض جمیلہ و منسوب و تدابیر فرود برون جنگ و عبدال جمانہ داران عمدہ سید مرتضیٰ را بوائتہ اطاعت
 ابو الحسن در آورده و سید مرتضیٰ را بے پروا لگرو اندر جلد و س کے این خدمت گزار سے ابو الحسن قلندران وزارت یادنا
 وادہ کار سے ساین اور ایہ برادر او اکلنا مقرر نمود و جہت اقتدار مادنا حقوق ہیں بندے گونیکو خدمتیتا سے او پو و قسط



تمام شد جلد اول